



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۶/۰۸/۲۲



نویسنده: ن. جلیل زاد

ملتی در تب تاریخ ، ریشه های یک بحران نیم قرنه

زخمی به نام افغانستان ،
و چراغ های راه برون رفت .
از کودتای هفت ثور تا آرزوی یک فردای مشترک .
افغانستان در نیم قرن گذشته، از کودتای هفت ثور ۱۳۵۷ تا امروز، مسیری طی کرده که کمتر ملتی در دنیای معاصر آن را تجربه کرده است .
کودتا، اشغال نظامی، جنگ داخلی، ظهور طالبان، مداخله بین المللی، و اکنون بازگشت دوباره طالبان . برای فهم این مصیبت و یافتن راهی به سوی بیرون رفت، باید هم به ریشه های تاریخی نگاه کرد و هم به واقعیتهای امروز، بدون آنکه گناه را یکسره بر دوش یک گروه یا یک دوره انداخت .
ریشه های بحران
نخستین شکاف بزرگ، با کودتای شوم و نکبت خلق و پرچم ۱۳۵۷ آغاز شد که نظم سنتی و تدریجی اصلاحات را با یک انقلاب ایدئولوژیک و وارداتی جایگزین کرد .
این کودتا نکبت ، به جای وحدت، شکافی عمیق میان دولت و جامعه سنتی و مذهبی افغانستان ایجاد کرد .
تهاجم نظامی شوروی در ۱۹۷۹ این شکاف را به جنگی تمام عیار و بین المللی تبدیل کرد که افغانستان را به میدان رقابت قدرت های بزرگ بدل ساخت .
پس از خروج شوروی، به جای صلح، جنگ داخلی میان تنظیم های فاسد جهادی ها ، مجاهدین در گرفت ، دوره ای که بسیاری از تحلیل گران آن را یکی از تلخ ترین فصل های تاریخ معاصر افغانستان می دانند، چرا که رهبرانی که در برابر اشغال بیگانه متحد بودند، در تقسیم قدرت به جان هم افتادند و کابل را ویران کردند .
این آشفتگی، زمینه را برای ظهور طالبان در دهه ۱۹۹۰ فراهم کرد، گروهی که با وعده نظم و امنیت، حکومتی بسیار محدودکننده بر جامعه تحمیل کرد .
حملات یازدهم سپتامبر و مداخله نظامی آمریکا و متحدانش در ۲۰۰۱، فصل تازه ای گشود :
دو دهه حضور بین المللی، ساخت نهادهای دولتی جدید، گسترش آموزش (به خصوص برای دختران)، رسانه های آزاد، و رشد جامعه مدنی .
اما این دوره نیز با معضلات جدی همراه بود: فساد گسترده در دستگاه دولتی، وابستگی شدید اقتصادی و امنیتی به کمک های خارجی، ضعف حکومت داری محلی، و شکاف میان نخبگان سیاسی که نتوانستند یک اجماع ملی پایدار بسازند .
خروج نیروهای بین المللی در ۲۰۲۱ و سقوط سریع جمهوریت، بار دیگر نشان داد که ساختاری که بر پایه حمایت خارجی و اقتصاد طفیلی بنا شده بود، بدون ریشه های داخلی مستحکم، چقدر شکننده بود .
عوامل ساختاری مشترک در همه این دوره ها
فراتر از هر دوره یا حکومت خاص، چند عامل ساختاری در طول این نیم قرن تکرار شده اند .
- نخست، مداخله مداوم بازیگران منطقه ای و بین المللی که افغانستان را به میدان رقابت ژئوپلیتیک تبدیل کرده اند ، از رقابت شرق و غرب در دوران جنگ سرد تا نقش کشور های همسایه در حمایت از گروه های مختلف داخلی .
- دوم، ناتوانی نخبگان سیاسی افغان در رسیدن به یک قرارداد اجتماعی پایدار که همه اقوام، مذاهب، و جریان های فکری (از جمله گرایش های مذهبی سنتی گرا و اصلاح طلب) را دربر گیرد .

د پانو شمیره: له 1 تر 2

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په څیر و لولئ

- سوم، ضعف نهادهای دولتی مستقل از رهبران فردی یا گروهی، به گونه ای که با هر تغییر قدرت، کل ساختار دولت فرومی پاشد .

و چهارم، فقر گسترده و توسعه نیافتگی اقتصادی که جوانان را در دام تنگدستی، مهاجرت اجباری، یا جذب به گروه های مسلح نگه داشته است.

راه بیرون رفت

چند محور اساسی

درباره راه حل، میان صاحب نظران افغان و بین المللی دیدگاه های گوناگونی وجود دارد، اما چند محور به طور گسترده مورد تأکید قرار می گیرند:

- نخست، گفت و گوی ملی فراگیر .

بسیاری معتقدند بدون یک پروسه مصالحه ملی که همه اقوام، جریان های سیاسی، زنان، و نسل جوان را دربر گیرد ، نه صرفاً میان چند رهبر یا گروه مسلح ، هیچ ثباتی پایدار نخواهد بود .

چنین گفت و گویی باید مالکیت افغانی داشته باشد، نه صرفاً تحت فشار یا طراحی بازیگران خارجی.

- دوم، تقویت نهادهای مستقل از افراد. تجربه نیم قرن گذشته نشان داده که هرگاه دولت به یک شخص یا یک حزب گره خورده، با رفتن او فروپاشیده است .

ساختن نهادهای قضایی، اداری، و امنیتی که فراتر از افراد دوام بیاورند، پیش شرط ثبات بلندمدت است.

- سوم، سرمایه گذاری بر آموزش و اقتصاد. توسعه آموزشی (به خصوص دسترسی برابر دختران و پسران به آموزش)، ایجاد فرصت های اقتصادی برای جوانان، و کاهش وابستگی به کمک های خارجی، از عوامل کلیدی برای کاهش زمینه های افراط گرایی و مهاجرت اجباری است.

- چهارم، حل مسالمت آمیز نقش بازیگران منطقه ای .

با توجه به موقعیت جغرافیایی افغانستان، ثبات پایدار بدون یک اجماع منطقه ای (میان همسایگان و قدرت های بزرگ) درباره عدم مداخله در امور داخلی افغانستان، دشوار به نظر می رسد.

- پنجم، احترام به تنوع افغانستان .

تجربه تاریخی نشان می دهد که هر پروژه سیاسی یا ایدئولوژیک ، چه چپ گرای دهه ۱۹۷۰، چه پروژه های دیگر ، که تلاش کرده یک مدل واحد را بر جامعه چندقومی و چندفرهنگی افغانستان تحمیل کند، با مقاومت روبهرو شده است .

بسیاری از تحلیل گران بر این باورند که تنها مدلی که می تواند دوام بیاورد، مدلی است که تکثر قومی، مذهبی، و فکری افغانستان را به رسمیت بشناسد.

در نهایت، باید گفت که این پرسش ها ، درباره نقش دین در حکومت داری، رابطه مرکز و ولایات، جایگاه زنان در جامعه، و نوع نظام سیاسی مطلوب ، همچنان در میان افغان ها و کارشناسان محل مناقشه اند و پاسخ واحدی که همه بر آن اجماع داشته باشند، وجود ندارد. آنچه شاید فراتر از اختلاف نظرها بتوان گفت این است که هر راه حلی که بخواهد پایدار باشد، باید از دل خود جامعه افغانی و با مشارکت واقعی مردم آن برخیزد، نه تحمیلی از بیرون یا از بالا.

آرشیف: مطالب نشر شده ن. جلیل زاد